

روانشناسی رویای یونگ و نظر وی در مورد فروید

مترجم: مهشاد تسنیمی^۱

^۱ استادیار آموزش زبان انگلیسی، مترجمی زبان انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، تهران، ایران
نویسنده مسئول:

مهشاد تسنیمی

چکیده

کارل گوستاو یونگ روانپزشک مشهور سوییسی بود که نظریاتش تحت عنوان روانشناسی تحلیلی شناخته می شود. در این ترجمه، نظریات یونگ و فروید در مورد رویا مورد بررسی قرار گرفته شده است. به طور کلی، دیدگاه فروید در مورد رویا مادی بود. از نظر فروید رویاها نشانه های روانشناختی هستند که ناشی از تمایلات ناهوشیار خواب بیننده می باشند. پیچیدن رویاها در لایه های سمبلیک نوعی مکانیسم دفاعی است که شخص برای سرکوب برخی هیجانات و احساسات خود که برای هوشیارش تهدید کننده است استفاده می کند. در مقابل، یونگ رویکرد کاملاً متفاوتی نسبت به رویا داشت. به عبارت دیگر، دیدگاه یونگ دوگانه نگر بود زیرا منشأ رویا را روانی و وابسته به کهن الگوها می دانست. یونگ معتقد بود که ناهوشیار بواسطه رویا فرد را مطلع می کند. یونگ رویاها را "خود" بزرگتر می دانست که با "خود" محدود تر صحبت میکند و برخلاف فروید که معتقد بود رویاها پنهان اند و معانی مخفی دارند یونگ اظهار می داشت که رویاها مخفی یا تغییر یافته نیستند و فریب نمی دهند بلکه حقیقت بی پرده را در مورد فرد نشان میدهند. از نظر یونگ تحلیل رویا یک نوع تحلیل خود است که ما را در راه بازسازی و تبدیل خود مجزا به یک کل کمک می کند و رویا دری مخفی به سوی درونی ترین و مرموزترین بخش روح است.

واژگان کلیدی: یونگ، فروید، رویا، دوگانه نگری، کهن الگو، ناهوشیار

مقدمه

کارل یونگ^۱ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) روانکاو مشهور و بیان گذار روانشناسی تحلیلی بود. وی خدمات زیادی به روانپزشکی، روانشناسی، مردم شناسی و مطالعات مذهب کرد. یونگ دارای آثار فراوانیست که برخی از آنها بعد از درگذشتش به چاپ رسیدند. او یک جهانگرد بود و مصاحبات و سخنرانی های قابل توجهی را ارائه داد. امروزه میلیون ها نفر آثار یونگ را مطالعه میکنند و به روش های مشاوره، روانشناسی و خود شکوفایی وی عمل میکنند.

یونگ یک روانپزشک با سابقه بود و در نگارش ها و سخنرانی های خود مکررا در مورد مشکلات شخصیتی بیمارانش بحث کرده است و تلاش کرده تا به طور عملی عملکرد روان بر ذهن بیمارانش را به تصویر بکشد. فروید^۲ و یونگ هر دو خود را دانشمندان تجربی میدانستند که روش علمی را در روانشناسی و پزشکی دنبال میکردند. یونگ در ابتدای کارش، زمانی که با فروید معاشرت میکرد، مفاهیم روان رنجوری و تحلیل رویای فروید را به کلی رد کرد. بعد از تعاملات زیاد با فروید، یونگ به این نتیجه رسید که نمیتواند راه فروید را دنبال کند. یونگ چنین اظهار داشت:

"ما در سال ۱۹۰۶ همدیگر را ملاقات کردیم. روزاولی که اورادیدم ساعت یک بعد از ظهر بود و ما به طور مداوم برای سیزده ساعت با هم صحبت کردیم. او مهمترین فردی بود که تا آنزمان ملاقات کرده بودم و با هیچکس دیگر قابل مقایسه نبود. بسیار زیرک و باهوش بود و به طور کلی انسان قابل توجهی بود.

ولی اولین برداشت من از وی کمی گیج کننده بود و نتوانستم درکش کنم. او در مورد درمان جنسی اش بسیار جدی بود. و در طرز فکرش هیچ مسئله ی کم اهمیتی به چشم نمیخورد. او تاثیر بسیار عمیقی روی من گذاشت ولی با این حال شباهت زیادی در ذهن من بود. با او در این مورد صحبت کردم ولی هر وقت بحث میشد فروید به من میگفت که این شباهت به دلیل کم تجربگی من است." (کارل یونگ، ۱۹۲۵، سمینار، صفحات ۱۵ الی ۲۶)

زمانی که یونگ فروید را ملاقات کرد سی و یک ساله بود و بسیار تحت تاثیر شخصیت قوی او قرار گرفت. بعد ها یونگ متوجه شد که این برداشت به این دلیل بوده که فروید انعطاف ناپذیر بود و قادر نبود مواقعی که اطلاعات جدیدی موجب میگرد مواضعش را تغییر دهد. فروید معتقد بود که میل جنسی پایه و اساس تمام نیروی های روانی در ذهن انسان است. یونگ چنین میگوید:

"او مصرانه روح را به تمسخر میکشید و معتقد است که آن چیزی بیش از میل جنسی سرکوب شده نیست و من معتقدم که اگر کسی منطقش این باشد پس باید بگوییم که تمام تمدن ما مسخره است و چیزی نیست جز یک خلقت بیمار گونه که ناشی از میل جنسی سرکوب شده است. فروید معتقد است "بله چنین است و ما محکوم به این سرنوشتیم و کار دیگری نمیتوانیم انجام بدهیم." ولی ذهن من تمایل نداشت چنین موضعی را بپذیرد ولی در عین حال نمیتوانستم با او بحث کنم."

علی رغم ستایش اولیه ی یونگ از فروید، او بعد ها تمایل نداشت که از تفکر فلاکت بار او پیروی کند مبنی بر اینکه روان چیزی جز یک کشش بیمار گونه نیست و این که تمدن و مذهب تمسخر آمیزند. فروید در مورد میل جنسی آن چنان با اشتیاق صحبت میکرد که گویی معبودش است (نقل قول از یونگ). از نظر فروید میل جنسی قوی و همه جا حاضر بود و منشا هر چیزی در ذهن می بود. تمام زندگی از میل جنسی ناشی میشد.

وقتی که یونگ فروید را بیشتر شناخت متوجه بن بستی بین خودش و او شد زیرا افکار و نظراتشان در مورد این ایده ی اساسی که انسان چیست متفاوت بود. یونگ در مورد مکالمه اش با فروید وقتی او در مورد میل جنسی صحبت میکرد اینگونه نوشت:

"یک حالت خاص احساسی در صورت او نمایان میشد" ... "مانند کسی که تغییر مذهب داده و دارد صحبت میکند."

فروید نمیخواست واقعیت را ببیند. یونگ چنین میگوید:

"فروید نسبت به دوگانه نگری^۳ ناهوشیار نابیناست. او نمیداند هر آنچه که بروز میکند ظاهر و باطنی دارد و اگر تو فقط در مورد ظاهرش صحبت کنی صرفاً در مورد پوسته اش صحبت میکنی."

جایی که فروید عقب نشست یونگ و سودنبرگ^۴ بر او فائق آمدند. انسان باید بخواهد که غرورش را کنار بگذارد و قبول کند که "خود"^۵ ما "پوسته ای" بیش نیست و خود واقعی ما در دنیایی زندگی میکند که درون ما و یا بالای آن است. تمام روانشناسی فرویدی در مورد پوسته است.

نظرات یونگ و فروید در مورد رویا

فروید به رویاها از بیرون نگاه میکرد یعنی بر اساس آنچه که بیماران به یاد می آوردند و تعریف میکردند. او در کتابش در سال ۱۹۰۰، تعبیر رویا، رویکردش را در مورد تحلیل رویا توضیح داد. او معتقد بود که رویاها حاوی معانی روانشناختی در غالب سمبل های مخفی هستند که این سمبل ها توسط سرکوب هیجانی روان پوشی بیمار برانگیخته میشوند. این رویکرد روانشناسانه به تحلیل رویا بر اساس مفاهیم از پیش تعیین شده در سیستم فکری روانشناختی فروید بود. تعبیر روانکاوانه ی رویا بسیار موفق بود و بسیار مورد استقبال روانپزشکان قرار گرفت و به عنوان تم کتب رمان، فیلم و تئاتر معرفی شد. این ایده همچنین بسیار مورد تحسین پیروان فروید قرار گرفت. و بیش از یک قرن است که در روانکاوی مورد استفاده قرار میگیرد.

رویکرد یونگ در مورد رویا کاملاً متفاوت بود. این دو دیدگاه دو نقطه ی متضاد از نظر دوگانه نگری^۶ بودند. دیدگاه فروید در مورد رویا یک رویکرد مادی است در حالی که تعریف یونگ از رویا براساس دوگانه نگری است. عقیده ی یونگ در مورد ماهیت رویا عمیق تر و ملموس تر است زیرا کهن الگوهای^۷ که منشا رویاها هستند جمعی، جهانی، تشریحی و زیستی هستند و در نتیجه، عینی و تجربی میباشند. در مقابل، تحلیل رویا های فروید انتزاعی و فرضی است. فروید بر تاثیرات رویا نظر می اندازد که این تاثیرات همان توصیفات بیرونی هستند که در قالب رویا در آمده اند در حالی که یونگ به علت رویا نظر دارد که منشا اش روانی، ملموس و درونی است.

از نظر فروید رویاها نشانه های روان شناختی هستند که ناشی از آرزوهای خواب بیننده برای مخفی کردن خود است. آرزو هایی که برای هوشیار^۸ تهدید کننده میباشند. پیچیدن رویا ها در لایه های سمبلیک نوعی مکانیسم دفاعی است که بیمار برای سرکوب برخی از هیجان ها و احساسات خود که برای هوشیارش قابل قبول نیست استفاده میکند. این هیجان ها و احساسات واقعی هستند و جزئی از سیستم زیستی نیاز ها به شمار می آیند. بنابراین سرکوب کردن آن ها از خود هوشیار، باعث جابه جایی و روش بیمار گونه و نامناسب بیان آن ها شده است. درمان فرویدی این احساسات سرکوب شده یا حقایق ناهوشیار در مورد خود را به هوشیار می آورد و آنها را در شخصیت ادغام میکند.

یونگ یک بعد مجزایی را به رویا ها افزود که این بعد به رویا موجودیتی ملموس در دنیای دیگری به نام دنیای فراروانی^۹ داد. فروید وجود مستقل یک دنیای فراروانی را انکار کرد زیرا او یک دانشمند مادی گرا بود که در نظرش ذهن فقط جنبه ی فیزیکی داشت و بخشی از مغز

Dualism^۲
Swedenborg^۴

ego^۵
Dualism^۱
Arche types^۷
Conscious^۸
psychic^۹

فیزیکی بود. این دیدگاه تک گرایی^{۱۰} ذهن امروزه نیز در عصب شناسی و روان شناسی مادی به قوت خود باقیست. امروزه علم عصب شناسی بر این باور است که ذهن و هوشیاری پدیده های نمایان هستند ولی فیزیکی می باشند و وجودی خارج از مغز ندارند به این دلیل است که هنگام مرگ یا کما ذهن نمایان نمیشود و وجود ندارد.

نظر یونگ در مورد روح و دوگانه نگری

ولی یونگ یک دانشمند دوگانه نگر بود، کسی که تئوری روان شناسی ای را ارائه داد که در آن ماهیت ذهن جدا از مغز فیزیکی است. قوانین زیستی در دنیای فراروانی مانند دنیای فیزیکی نیست. بنابراین تمام فعالیت های ذهنی ناشی از مغز فیزیکی نمی شوند بلکه نشأت گرفته از دنیای فراروانی هستند جایی که هیچ چیز فیزیکی وجود ندارد. در نتیجه روابط علی و معلولی متداول در دنیای فیزیکی و فراروانی با هم کاملاً متفاوتند.

یونگ معتقد بود که ناهوشیار بواسطه رویا فرد را مطلع میکند و شخصیت همواره به سمت فردیت و کمال بالقوه در حرکت است. ناهوشیار این روند را به طرق مختلف کمک میکند که یکی از این طرق ارائه ی رویاست که فرد را از برخی عناصر درونی مطلع میسازد. این عناصر بخشی از آینده ی شخصیت فرد میباشد. سپس ما میتوانیم این عناصر جدید را در شخصیت در حال تغییرمان ادغام کنیم. رویا "خود" بزرگتر است که با "خود" محدود تر صحبت میکند. برخلاف فروید که معتقد بود رویا ها پنهان اند و معانی مخفی دارند یونگ اظهار داشت که رویا ها "مخفی یا تغییر یافته" نیستند و نه "فریب میدهند" و نه "گول میزنند". بلکه آنها حقیقت بی پرده را در مورد فرد نشان میدهند.

روانشناسی عمیق یونگ

برای آشکار کردن و درک روانشناسی یک فرد که در زیر پوسته قرار گرفته، ما باید به خود اجازه بدهیم تا عمق را مورد بررسی قرار دهیم. درمان و موفقیت فروید می توانست با روانشناسی یونگی درهم بیامیزد ولی فروید نخواست چنین اتفاقی بیافتد. یونگ چنین نتیجه گیری کرد:

"در مورد این تضاد با فروید کاری نمی شود انجام داد و تنها شانس این است که تجربه ای برایش رخ دهد که بتواند روح را در این پوسته ببیند. در هر حال خردش او را فقط به سمت میل جنسی سوق می دهد."

یونگ به طور مداوم اظهار می داشت که ناهوشیار را دست کم نگیرید و گر نه شما را نیش میزنند. فروید مورد حمله ی ناهوشیارش قرار گرفت و این امر باعث شد او نتواند انگیزه داشته باشد تا به درون خویش بنگرد. شفقت یونگ و ناامیدی اش از کله شقی فروید در این اظهارات نهفته است:

"فروید نمی داند که ناهوشیار مخالف اصل مادی گرایی است که او خود را در آن غرق کرده است. به نظر من فروید قابل ترحم است چرا که او مرد بزرگی است ولی از خود فراری است."

ولی به راحتی نمی توان صدای رویا را شنید زیرا رویا پیچیده است و از طریق تصاویر سمبلیک کهن الگوهای جهانی صحبت می کند. رویا ها می توانند به طور همزمان به سطوح مختلف شخصیت مربوط باشند و این امر تعبیر رویا را دشوار می کند. سطح پایین تر یا بیرونی رویا فقط یک رویدادی است که ما به خاطر می آوریم. این "سطح عینی" است. سطح دوم که "سطح انتزاعی" نامیده می شود به محتوای رویای فردی که خواب دیده مربوط می شود. شخصیت های مختلف رویا نمایانگر ویژگی های به خصوص فرد می باشند. سطح سوم مربوط به کهن الگویی است که در ناهوشیار فرد فعال است.

"روایاها مسیر زندگی را هموار می کنند و آنها شما را بدون اینکه از زبانشان آگاه باشید اداره میکنند." (کارل یونگ، کتاب قرمز^{۱۱}، صفحه ۲۳۳)

رویاها واقعیت های زیستی طبیعی هستند که در سطوح تشریحی مختلفی پیچیده شده اند و به تدریج و در طی سال ها می توان آنها را آشکار کرد و فهمید. وقتی برای مدتی طولانی در تعامل با یک رویا قرار میگیریم رویا گسترش پیدا میکنند و عمیق تر میشود. "رویاها محصول بی غرض و خود انگیخته ی روح نا هوشیارند که خارج از کنترل اراده هستند. آنها کاملاً طبیعی هستند. رویاها حقیقت طبیعی و بی پیرایه را به ما نشان می دهند و بنابر این بسیار به جا هستند و هیچ چیز دیگری مانند رویا نمی تواند زمانی که نا هوشیار از اصل خود دور شده و به بن بست رسیده ماهیت اولیه و طبیعی انسان را به او برگردانند." (کارل یونگ صفحه ۳۱۷)

نظریه یونگ و فروید در مورد نا هوشیار^{۱۲}

اساس تحلیل یونگی روانپزشی است که توسط آن بخش هایی از نا هوشیار جمعی به مرحله ی هوشیاری خود میرسند. این روند در طول زندگی فرد ادامه دارد ولی همچنان که ما مسن تر می شویم سرعتش افزایش پیدا می کنند و ما را برای انتقال به زندگی بعدی مان آماده می کند. اگر به طور سطحی نگاه کنیم چنین بنظر میرسد که فروید و یونگ هر دو همین را می گویند. تنها تفاوت این است که فروید نا هوشیار را قبول داشت ولی نا هوشیار جمعی را رد کرد. این تفاوت ظاهراً جزئی بین هوشیار و نا هوشیار جمعی مانند تفاوت بین زمین و آسمان است.

نتایج کاملاً متفاوت و متضاد حاصل می شوند. یونگ خواص و ویژگی های دنیای فراروانی مستقل را مانند نا هوشیار جمعی و کهن الگوها کشف کرد. اینها از ابتدای پیدایش بشر جز زیستی هر انسانی هستند. بنا براین تعریف روانشناسی عمیق یونگی تعامل بین نا هوشیار جمعی و ذهن و شخصیت فرد است. هر پدیده روانشناسی مستلزم این ارتباط است و هیچ پدیده روانشناسی نمی تواند بدون این تعامل وجود داشته باشد.

عملکرد نا هوشیار جمعی^{۱۳}

به نظر من در دهه های آتی علم مفاهیم بیشتری از دوگانه نگری علمی را در بر خواهد داشت و بنابراین توانایی علم برای کمک به نیازهای روانی بشر گسترش پیدا خواهد کرد. یکی از این راه های کمک این است که به بازآفرینی و فردیت افراد کمک کنند که این کار نه تنها آنها را شاد تر و سازنده تر می کند بلکه آنها را مجهز به صفات شخصیتی می کند که بتوانند بعد از مرگ نیز شکوفا شوند.

یونگ معتقد است که روان انسان پیش از تولد وجود داشته است.

"معنی رویدادهای (رویا) که شما خلق می کنید نوعی رهایی است. معنی رویدادهایی که (در رویا) خلق می کنید از امکان پذیر بودن در این دنیا نشأت می گیرد. این مهارت این دنیا است و بیان روح شماسست." (کارل یونگ، کتاب قرمز، صفحه ۲۳۹)

تمام خاطرات دروازه های انسان در نا هوشیار جمعی است.

سلامت روان ما مستلزم این است که از این گستره تاریک نیروهای روانی خود را بازیابیم. قطعات خود (ego) متعلق به کهن الگوی خود (self) است که در این گستره ی مرموز و تاریک روان پخش شده است.

وظیفه ما در این دنیا فردیت یافتن^{۱۴} است بدین معنی که قطعات خود را در نا هوشیار جمعی پیدا و جمع کنیم و آنها را به هوشیار خود معرفی کنیم. با انجام این کار آنها را خواهیم شناخت و با شخصیت خود ترکیب خواهیم کرد تا به کمال برسیم. تحلیل رویاهایمان یک نوع تحلیل خود است که ما را در راه بازسازی و تبدیل خود مجزا به یک کل کمک می کند.

"رویا دری مخفی در درونی ترین و مرموزترین بخش روح می باشد که به روی شب کیهانی گشوده می شود که روح خیلی قبل تر از آنکه هوشیاری خود به وجود بیاید آنجا بوده است و در آنجا هم باقی خواهد ماند، صرف نظر از اینکه چقدر هوشیاری خود گسترش یابد." (کارل یونگ، خاطرات، رویاها و افکار^{۱۵})

¹² Unconscious

¹³ Collective unconscious

¹⁴ Individuate

¹⁵ Memories Dreams and Reflections

یونگ معتقد است که شخصیت هایی که ما در کتب ادبی می خوانیم نمایانگر عقده های کارکردی^{۱۶} نسبتاً درونی روح نویسنده هستند (یونگ، تعاریف^{۱۷}). شخصیت های تاریخی و افسانه ای در ادبیات جهان نمایانگر برخی عقده های روانی بشر هستند که مسیر فردیت را از طریق بازآفرینی یا بازسازی شخصیت طی می کند.

آشکار کردن نماد های سمبلیکی به ما کمک می کند تا زمینه ی روح خود را بشناسیم. این یک رشد روانی لازم است که ما باید انجام دهیم. چنانکه یونگ میگوید "ما با درک ناهوشیار از زیر سلطه اش بیرون می آییم." یونگ اظهار می دارد که شناخت رویاهایمان راهی است که خداوند باماسخن می گوید. بدون این علم هوشیار ما "از بنیانش دور می شود و به بن بست می رسد."

طبق نظر یونگ ناهوشیار "هر آنچه که در هوشیار جود ندارد را شامل می شود" و بنابراین دارای یک کارکرد "جبرانی" است که نقش مهمی را در روند رشد بهتر و کامل شدن بازی می کند.

"غیر ممکن است که ما برای همیشه به عنوان خود (ego) زندگی کنیم. این بسیار بچه گانه است. البته بسیاری از مردم اغلب خود (به معنای ایگو، ego) و خود (به معنای کهن الگو، self) را اشتباه می گیرند. ایگو فقط یک خود مصنوعی است." (کارل یونگ، سمینار رویا^{۱۸}، صفحه ۳۶۹)

نتیجه گیری

در این ترجمه، نظرات یونگ و فروید در مورد منشا رویا و ارتباطش با ناهوشیار مورد بحث قرار گرفت. یونگ بر خلاف فروید یک روانشناس دوگانه نگر بود و منشا رویا را روانی و درونی می دانست و معتقد بود رویاها حقیقت طبیعی و بی پیرایه را به ما نشان می دهند و ناهوشیار به واسطه رویا فرد را آگاه می کند. در صورتیکه فروید رویکردی مادی و بیرونی به رویا داشت و رویا را در غالب سمبولهای مخفی که ناشی از هیجانات سرکوب شده می باشند تعریف می کرد.

مرجع:

James, L. (2016). Carl Jung's psychology of dreams and his view on Freud. *Acta Psychologica*, 2(3). 1-4.
DOI: 10.4172/2469-6676.100055